

چرا امکان جنگ با ایران بلوفی بیش نیست؟

مهمترین شاخصه‌ی یک تهدید کارآمد، «باورپذیری» آن است. بدین معنا که کاری کند که رقیب، باور کند آن تهدید، عملی خواهد شد، اگرچه ممکن است اساساً بلوفی بیش نباشد. البته ممکن است برای باورپذیر بودن تهدید، چند نمایش کودکانه هم به اجرا دربیاید. مانند اقداماتی که ایالات متحده در چند وقت اخیر انجام داده است: شلیک چند موشک به سوریه، راه انداختن چند ناو به سمت کره‌ی شمالی و یا استفاده از بزرگترین بمب غیراتمی در افغانستان. اما سیاستمدار خبره، با فهم صحیح و همه‌جانبه از تغییر و تحول محیط پیرامون، اسیر چنین صحنه‌آرایی‌هایی نخواهد شد.

موضوع رویارویی نظامی آمریکا با ایران نیز در چند وقت اخیر، توسط برخی سیاسیون و رسانه‌های آمریکایی و شبکه‌ی غرب‌گرایان داخلی مورد بحث قرار گرفته و تلاش‌هایی برای جدی قلمداد شدن این تهدید نیز در دستور کار قرار گرفته است. اما با توجه به دلایل مختلف، باورپذیری اینگونه تهدیدات با ابهامات جدی روبرو است. حتی امکان‌سنجی این اتفاق توسط اندیشکده‌ها و متفکران آمریکایی نیز مؤید پوشالی بودن چنین موضوعاتی است. از منظر اندیشکده‌ها و استراتژیست‌های آمریکایی، تهدید نظامی یا جنگ با ایران، اساساً به دو دلیل با چالش جدی مواجه است:

اول: افزایش قدرت نرم و سخت ایران

استحکام سیاسی نظام سیاسی ایران و پیوند محکم مردم با آن، در کنار پیشرفت‌های غیرقابل کتمان دفاعی ایران، یکی از مؤلفه‌های مورد اشاره در بین اتاق فکرهای آمریکایی در این مدت بوده است. به‌طور مثال رائل مارک گرخت، عضو ارشد اندیشکده‌ی «بنیاد دفاع از دموکراسی» در مقاله‌ای می‌نویسد: «برای تصور کردن سناریوهایی (همچون حمله‌ی نظامی) که در آنها تهران تسلیم غرب می‌شود (که مستلزم یک توافق اصلاح‌شده و مهار فعالیت‌های ایران است) باید این چنین تصور کرد که بین سپاه پاسداران، رهبری و دیگر نخبگان دینی در ایران اختلاف پیش آید و گروهی در ایران که خواستار تسلیم شدن به غرب هستند بر وفاداران انقلاب اسلامی ایران پیروز شوند. این سناریو در صورتی عملی است که تهران تصور کند که واشنگتن از نظر نظامی آماده‌ی نابود کردن برنامه‌ی هسته‌ای و سپاه پاسداران است. اما با توجه به سیاست‌های آمریکا (آمریکا در حالت جنگی قرار ندارد) و خصوصیات روحی نخبگان حاکم بر ایران احتمال این امر بسیار کم است.»^۱ نویسنده در این مقاله اساساً باور تهدید نظامی در ایران را با توجه به یکپارچگی حکومت و نهادهای مختلف نظام، منتفی اعلام می‌کند.

همچنین اندیشکده‌ی «امنیت نوین آمریکا» در مقاله‌ای به افزایش توان نظامی ایران اشاره کرده و می‌نویسد: «ایران برای اولین بار در تاریخ، قدرت نظامی کلاسیک خود را پیشرفته کرده است به‌طوری که به آن اجازه می‌دهد اهدافی را در فاصله‌ی صدها کیلومتری مرزهای خود نابود کند. تعداد اندکی از کشورهای جهان این قدرت نظامی را دارا هستند. ایران می‌تواند محاسبات را تغییر داده و توازن قدرت را در منطقه‌ی غرب آسیا بر هم بزند»^۲.

اندیشکده‌ی «امریکن کانسروتیو» نیز با اشاره به مانور نظامی آمریکا که چند سال پیش برگزار شد، به موضوع توانمندی بالای جمهوری اسلامی اشاره کرده و در تحلیل این موضوع می‌نویسد: «اگر ایالات متحده حرکتی تهاجمی انجام دهد، احتمال جنگ و رویارویی با ایران بسیار بالا می‌رود. ایران کشور کوچک و بی‌ثباتی نیست، این کشور جنگ هشت ساله‌ای را با عراق تحمل کرده است؛ جنگی که در آن عراق از سوی قدرت‌های بزرگ جهانی و کشورهای منطقه تشویق و به لحاظ مالی و تسلیحاتی نیز تماماً تأمین می‌شد. جمهوری اسلامی در آن سال‌ها در برابر حملات، قابلیت دفاعی در خور توجهی از خود نشان داد و پس از آن جنگ و برای جلوگیری از حملات آینده، به انباشتن توانایی‌های متعارف نظامی روی آورد. برای چند دهه، پنتاگون بازی جنگ با ایران را بر آزمون فرضیات و نحوه‌ی پاسخگویی ایران بنا نهاده بود. اما سال گذشته یکی از مقامات آگاه که در چنین تمریناتی در فرماندهی مرکزی شرکت داشته، به من گفت که ارتش ایالات متحده، به‌ندرت در بازی جنگ نامتقارن ایران را شکست داده است، مگر اینکه به قلب روی آورده باشد»^۳.

آخرین شاهد مثال در راستای بازخوانی فهم استراتژیست‌های آمریکایی در مورد توان داخلی و قدرت دفاعی ایران نیز از اندیشکده‌ی مهم رند (وابسته به پنتاگون) است. یکی از کارشناسان این اندیشکده می‌نویسد: «جمهوری اسلامی در داخل نسبتاً باثبات است و قدرتی دارد که در خاورمیانه به آن اذعان می‌شود... اما واشنگتن در توانایی‌های خود برای تغییر رفتار ایران در منطقه یا متوقف کردن برنامه‌ی فزاینده‌ی موشکی این کشور با محدودیت‌هایی واقعی روبرو خواهد بود... رژیم ایران قاطعانه در رأس قدرت است، نیروی امنیتی قدرتمندی دارد و موفق شده است تا اختلافات داخلی خود را کنار بگذارد»^۴.

از سویی دیگر، افزایش عمق نفوذ ایران و تهدید بیشتر امنیت رژیم صهیونیستی نیز یکی دیگر از نگرانی‌هایی است که به آن اشاره شده است. نیکلاس هراس در این باره معتقد است که «ایران در حال حاضر به اوج نفوذ منطقه‌ای خود رسیده است. نفوذ این کشور به دریای مدیترانه بین مرزهای اسرائیل و ناتو رسیده است... ایران هم‌اکنون ده‌ها هزار نظامی را در سوریه، عراق، یمن و ایران رهبری می‌کند»^۵.

دوم: ضعف روزافزون آمریکا

از طرف دیگر، فارغ از افزایش توان بازدارندگی ایران، باید آن روی دیگر سکه را نیز مشاهده کرد. واقعیت این است که

آمریکای امروز از همیشه ضعیف‌تر و محتاط‌تر شده است و شاید به همین علت، فردی با شعار توجه به درون و اشتغال در این کشور رأی می‌آورد. هزینه‌های بالای جنگ با کشوری همچون ایران و صدام‌تبه تأثیرات اقتصادی در بازار بین‌الملل نیز از عواملی است که فرض تهدید را دچار ابهامات جدی می‌کند. آن هم در شرایطی که اوضاع اقتصادی داخلی آمریکا دچار بحران‌های کم‌رشدی است. اندیشکده‌ی «امنیت نوین آمریکا» در مقاله‌ای، درباره‌ی تأثیرات این اتفاق بر اقتصاد جهانی اشاره کرده و می‌نویسد: «آغاز جنگ نظامی بین این کشور و آمریکا، منجر به پیامدهای ویرانگری بر اقتصاد جهانی خواهد شد به‌صورتی که فراتر از توان تحمل متحدان آمریکا و خود آمریکایی‌ها خواهد بود».^۱

در همین راستا باید به این سؤال پاسخ داد که آیا ساختار اقتصادی آمریکا با توجه به ضعف اقتصادی خود، توان وارد شدن در یک جنگ تمام‌عیار را خواهد داشت؟ «جفری لیکر»، از مسئولان عالی‌رتبه‌ی بانک مرکزی آمریکا در سخنرانی معروف خود، ضمن اعتراف به مشکلات داخلی آمریکا چنین می‌گوید: «در حالی‌که سه سال پیش رشد اقتصادی آمریکا از سر گرفته شد، امروز بار دیگر با کندی رشد اقتصاد کشور روبرو هستیم. نرخ بیکاری نیز در کشور در حال افزایش است. این مشکلات را می‌توان تا اندازه‌ای ناشی از عدم موازنه‌های اساسی دانست که در سال‌های اخیر در اقتصاد کشور اصلاح نشده است».^۲ در این‌باره باید به تحلیل جان هاوکینز، تحلیل‌گر نشریه‌ی «تاوان‌هال» توجه داشت که در مورد روند صعودی بدهی آمریکا می‌گوید: «کارشناسان دفتر بودجه‌ی کنگره، پیش‌بینی کرده‌اند که بدهی‌های آمریکا به سازمان‌های بین‌المللی، در حدود ۳۶ درصد از بودجه‌ی سال ۲۰۳۰ ایالات متحده و ۵۸ درصد از بودجه‌ی سال ۲۰۴۰ و در نهایت ۸۵ درصد از بودجه‌ی سال ۲۰۵۰ را تشکیل می‌دهد».^۳

همچنین چشم‌انداز اقتصادی کشوری که ادعای ابرقدرتی جهان را دارد نیز در نگاه کارشناسان و متفکران مطرح آمریکایی به صورت دیگری تبیین می‌شود. به‌عنوان مثال «نوام چامسکی»، اندیشمند آمریکایی، در این راستا معتقد است: «اگرچه اصول تسلط امپریالیستی آمریکا تغییر کرده اما ظرفیت پیاده‌سازی آن، به شکل قابل ملاحظه‌ای، کاهش یافته است. آمریکا هم در داخل و هم در خارج در حال سقوط است».^۴

با توجه به ادله‌ی فوق و البته مؤلفه‌های دیگر، باید اعترافات تصمیم‌سازان آمریکایی را بیش از پیش مورد توجه قرار داد و با نگاهی واقع‌بینانه، به تحلیل موضوعی به نام تهدید نظامی پرداخت. موضوعی که با توجه به مطالب گفته‌شده، بسیار بعید است که امکان وقوع داشته باشد.